



پادکست «ایران: از شنبه صبح» قسمت ۴: تشیع و مشروطیت در ایران

نویسنده: مهدی تقدمی
مدت زمان پادکست: ۳۶ دقیقه
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۱/۰۵

در چهارمین قسمت پادکست ایران از شنبه صبح قراره بریم سراغ کتاب تشیع و مشروطیت در ایران نوشته آقای عبدالهادی حائری. تو هر قسمت پادکست ایران از شنبه صبح یکی از کتاب‌هایی رو که به ایران و تاریخ معاصر ایران مربوطه رو بررسی می‌کنیم و راجع به ابعاد مختلف ایران بحث می‌کنیم؛ مدرنیته، سیاست، مشروطه، دین، زنان، روشنفکری و موضوعات دیگه. تمام اپیسودهای این پادکست رو می‌تونید از تلگرام و کست‌باکس و یوتوب بشنوید. صفحات ما رو در فضای مجازی دنبال کنید؛ شناسه تمام صفحات مون اینه: IranSaturdayMorning؛ بدون هیچ فاصله و علامتی. من مهدی تقدمی هستم.

آقای عبدالهادی حائری حدود سال‌های ۱۲-۱۳۱۱ شمسی در قم به دنیا اومد. حدوداً چهار پنج سالش بوده که پدر بزرگش، شیخ عبدالکریم حائری یزدی از دنیا می‌ره. شیخ عبدالکریم حائری از مراجع مشهور ایران در دوره مشروطه و پهلوی اول بود که به‌عنوان مؤسس حوزه علمیه قم شناخته می‌شه. عبدالهادی نوه دختری شیخ عبدالکریم بود؛ ظاهراً فامیلی پدرش هم حائری بوده. عبدالهادی چون در خانواده علمای متولد شده بود در همون کودکی مقدماتی از علوم حوزوی و ادبیات عربی رو پیش پدرش یاد گرفت. پدرش دوست داشت پسرش راه خونوادگی رو ادامه بدن و هر کدوم برای خودشون مجتهدی بشن. ولی آقای عبدالهادی انگیزه و تمایلی برای این راه نداشت و دوست داشت بره سراغ علوم جدید. پدرش اجازه نداد عبدالهادی مدرسه بره و بعدتر هم گفت تو اصلاً استعداد درس و بحث نداری و باید بری سراغ کار. شاید هم یه نوع تنبیه بود. به کار پینه‌دوزی و بافندگی مشغولش کردن؛ برای اون کارها هم مزد و مواجبی بهش نمی‌دادن، یا خیلی کم می‌دادن. ولی در اون مدت دست از مطالعه برداشت؛ دائماً کتاب می‌خوند و حفظ می‌کرد، تا اینکه کم کم با کمک دوستان و اطرافیانش مدارج تحصیلی رو طی کرد و دیپلم ادبی هم گرفت. بعد سال ۱۳۳۶ یا ۳۷ اومد تهران و تو دانشکده معقول و منقول اون زمان پذیرفته شد؛ الان می‌شه همون دانشکده الهیات. تو دانشگاه با عبدالحسین زرین‌کوب آشنا شد که باعث شد به تاریخ و پژوهش تاریخی علاقمند بشه. بعد از درسش، وارد بازار کار شد و بعد از مدتی هم اعزام شد به مشهد. در مشهد با سید جلال الدین آشتیانی، از اساتید بنام فلسفه اسلامی ارتباط گرفت. آقای آشتیانی حائری رو خیلی تشویق کرد که تحصیلاتش رو ادامه بده و همین هم باعث شد یه بورس تحصیلی خوب برای دانشگاه مک‌گیل کانادا پیدا کنه و راهی بشه. آقای حائری سال ۱۳۵۲

شمسی از رساله دکتری خودش با عنوان «تشیع و مشروطیت در ایران» دفاع می‌کنه و دوره حدوداً ده ساله اقامتش در کانادا رو خاتمه می‌ده. بعد از این به دعوت دانشگاه برکلی به کالیفرنیا رفت و حدود پنج شیش سال در اونجا مشغول به تدریس بود. آقای دکتر حائری بعد از این جهان‌گردی چهارده پونزده ساله، یکم قبل از انقلاب ۵۷ به ایران برگشت و در گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد صاحب کرسی شد و سالها تدریس کرد. متأسفانه ایشون سال ۱۳۷۲ بعد از دو سال دست‌وپنجه نرم کردن با بیماری سرطان خون از دنیا رفت و عرصه تاریخ‌نگاری ایران یکی از پژوهشگرهای درجه یکش رو از دست داد.

همونطور که گفتیم کتاب *تشیع و مشروطیت در ایران*، در واقع رساله دکتری آقای حائری بود که سال ۱۳۵۲ در کانادا نوشت و برای اولین بار سال ۱۳۵۶ توسط انتشارات بریل در هلند چاپ شد؛ البته به انگلیسی. بعد از برگشتنش به ایران، ایشون این کتابش رو به فارسی هم ترجمه کرد و حدود سال ۱۳۶۰ توسط نشر امیرکبیر منتشر شد. چاپ هفتم این کتاب که همین سال گذشته، یعنی سال ۱۴۰۱ منتشر شده با قیمت ۲۱۰ هزار تومان قابل تهیه ست. اونطوری که حائری در دیباچه نوشته، هدف کتاب اینه که «واکنش رهبران مذهبی را در برابر انقلاب مشروطیت، چه از نظر درگیری عملی و چه از حیث کمک‌های فکری آنان در انقلاب، در چارچوب فعالیت‌های مشروطه‌خواهی و نوشته‌های سیاسی مرحوم میرزا محمدحسین نائینی مورد بررسی و پژوهش قرار دهد» (ص ۱). یعنی هدف حائری تو این کتاب این بوده که واکنش‌های فکری و عملی علما نسبت به مشروطه رو بررسی کنه، و آیت الله نائینی رو هم بعنوان نمونه انتخاب کرده. اگر یادداشت ناشر و پیش‌گفتار و دیباچه و این مقدمات رو کنار بذاریم، آقای حائری مطالبش رو در شیش فصل مستقل بیان کرده؛ البته سه پیوست خیلی کوتاه هم در انتهای کتاب آورده. این کتاب حدود ۴۰۰ صفحه است اما طبیعتاً مثل تمام کتاب‌های دیگه بعضی صفحاتش به کتابنامه و یادداشت‌های نویسنده و این چیزا اختصاص داده شده که باید از حجم کتاب کم کنیم. دو فصل اول کتاب به ریشه‌های مشروطیت و جناح‌های درگیر در نهضت مشروطه و واکنش رهبرهای مذهبی می‌پردازه. مابقی کتاب، یعنی از فصل سوم تا ششم، محور بحث آیت الله نائینه. از زندگینامه و احوال شخصی‌ش تا ریشه‌های فکری‌ش و تحلیل ایده‌هاش در کتاب معروفش، *تنبیه‌الامه*. دیگه بریم سراغ کتاب و ببینیم آقای دکتر حائری چی گفته.

تو فصل اول آقای حائری می‌ره به گشتی در دنیا می‌زنه و دونه دونه کشورهایی که انقلاب مشروطه رو تجربه کردن نام می‌بره و توضیح می‌ده. حرف‌هاش تو این فصل شباهت زیادی با استدلال‌های جمشید بهنام تو کتاب *ایرانیان و اندیشه تجدد* داره، تو آپیسود یک در موردش صحبت کردیم. در هند شورش‌هایی اتفاق افتاد و از انگلیس مستقل شد؛ روشنفکرهای ایرانی مثل ملک‌المتکلمین شاهد این ماجراها بودن و کتاب هم نوشتن. تو ژاپن هم حکومت مشروطه‌ای برقرار شد و بعدتر حاج سیاح به چیزهایی از اونجا نوشت. دیگه نمی‌دونم،

انقلاب روسیه بود که تاثیر زیادی بر کشورهای آسیایی داشت کلا. انقلاب چین، تحولات ساختاری عثمانی و موارد دیگر. آقای حائری تمام این موارد رو با جزئیات جالب توجهی توضیح می‌ده و می‌گه آره، این انقلاب چیجوری اتفاق افتاد و چطور تاثیرگذار بود، فلان ایرانی اونجا بود و تحت تاثیر قرار گرفت و موارد دیگر. لب کلام اینکه می‌خواد بگه انقلاب مشروطه ایران یه تیکه‌ای از زنجیره جنبش‌های مشروطه‌خواهی بود که تو خیلی از کشورها داشت اتفاق می‌افتاد. ولی خب از طرفی هم معتقده عوامل مختلفی در این رویداد مؤثر بودن. از جمله این عوامل مختلف، به قول خودش «اندیشه‌گران ایرانی» بودن. ایشون می‌گه یه سری ایرانی‌هایی بودن که با مشروطه‌خواهی غربی آشنا بودن و تنها راه ثبات و امنیت ایران رو سرنگونی حکومت استبدادی و پایه‌گذاری «نظام مشروطه دموکراسی‌گونه غربی» می‌دونستن؛ عین تعابیر خودش رو خوندم. این اندیشه‌گران محترم راه‌حلشون برای این موضوع چی بود؟ «مبارزه فکری و مطبوعاتی از درون و بیرون کشور». البته به نظر من مبارزه‌شون فقط فکری و مطبوعاتی نبود. ولی الان نظر من زیاد مهم نیست، ببینیم آقای حائری چی می‌گه. ایشون می‌آد شیش هفت تا از این اندیشه‌گرانی که می‌گه رو مثنی نمونه خروار برمی‌داره و حسابی معرفی‌شون می‌کنه. میرزا فتحعلی آخوندزاده، محمدخان سینکی مجدالملک، میرزا حسین خان سپهسالار، یوسف خان مستشارالدوله، میرزا ملکم خان، عبدالرحیم طالباف و سید جمال اسدآبادی.

فصل دوم مقدمه آقای حائری برای فصول مربوط به نائینیه. ایشون تو این فصل راجع به تئوری حکومت شیعه بحث می‌کنه و به همین مناسبت سراغ دستگاه روحانیت هم می‌ره. حائری بحثش رو از نقطه صفر شروع می‌کنه. مثلاً می‌گه اسلام یعنی حکومت خدا و در دیدگاه شیعه، نیروی اجرایی خدا روی زمینش، امامان هستن. یعنی خدا یکسری از افراد را انتخاب کرده تا جانشینش در زمین باشن. از پیامبر شروع می‌کنه و تک تک امامها رو معرفی می‌کنه. اونوقت چون امام زمان غایب می‌شه، مسئولیت امور مذهبی و دنیوی می‌افته به عهده علما. خب این حرفها برای کسی که در ایران زندگی کرده و یکم ادبیات مذهبی به گوشش خورده خیلی آشناست، ولی آقای حائری سعی کرده خیلی بی‌طرفانه موضوع رو توصیف کنه. ایشون می‌گه با شکل‌گیری حکومت صفویه علمای شیعه کم کم قدرت گرفتن تا جایی که شاه طهماسب شیخ علی کرکی رو به عنوان شیخ الاسلام کشور انتخاب می‌کنه و همه اختیارات یک پادشاه فرمانروا رو بهش می‌ده و می‌گه من خودم معاون حاج آقای کرکی هستم! خلاصه اینکه کم کم نهاد مرجعیت تقلید شیعه شکل گرفت و علمایی بودن که مقامشون و سطحشون بالاتر از بقیه بود و مردم شیعه‌مذهب ازشون تقلید می‌کردن. مرجع تقلید در واقع مجتهدی بود که علم بیشتری داشت و مشهورتر بود و پیروانش هم بیشتر بودن. البته آقای حائری می‌گه اون نهاد مرجعیتی که دیگه خیلی مرکزیت داشت و عام بود، از شیخ محمدحسن اصفهانی نجفی شروع شد که در متون تاریخی و افواه عمومی به «صاحب جواهر» معروفه. نه اینکه جواهرفروش بوده باشه، اسم یکی از کتاب‌هاش «جواهر الکلام» بوده و به عنوان نویسنده اون کتاب بهش می‌گفتن صاحب جواهر. این حاج آقای اصفهانی البته زیاد هم قدیمی نیست؛ تو دوره قاجار بوده. حائری یه لیست ۹-۸ نفره از مراجع تقلید بزرگ رو نام می‌بره که با صاحب جواهر شروع می‌شه و با آیت الله بروجردی هم تموم می‌شه. جالبه که ایشون اسم

کسانی مثل آیت الله نائینی یا پدربزرگ خودش، شیخ عبدالکریم حائری رو بین این اسامی نمی‌آره؛ نظرش اینه که نائینی هیچوقت مرجع کل نبوده ولی اندیشه و موقعیتش خیلی مهمه و باید بریم سراغش تا بفهمیم کی بوده. نویسنده بعد از این معرفی‌ها بعضی از جریان‌هایی رو که در مقابل دستگاه روحانیت، یعنی مجتهدین و مراجع تقلید ایستادن معرفی می‌کنه؛ اخباری‌ها، جنبش فلسفی، شیخی‌ها، شورش آقاخان محلاتی، جنبش بابی‌ها و شورش سید عالمگیر. نویسنده در ادامه دو سه نفر رو معرفی می‌کنه که خودشون در زمره روحانیون بودن، یا به قول حائری از «سخن‌گویان اسلام» بودن ولی دشمن حکومت استبدادی بودن و هواخواه نظم و قانون. شیخ هادی نجم‌آبادی که تو اپیسودهای بعد راجع بش بیشتر صحبت می‌کنیم؛ سید جمال‌الدین اسدآبادی و سید محمد طباطبایی، از رهبران مشروطه‌خواه تهران. این دو سه نفر همه ساکن ایران بودن؛ حائری در گام بعد علمای ایرانی مقیم عراق رو که نسبت به مشروطیت موضع گرفتن معرفی می‌کنه و واکنش‌هاشونو بررسی می‌کنه. حائری می‌گه اهمیت این علمای مقیم عراق در این بود که از دسترس «جلادان محمدعلیشاه» دور بودن و می‌تونستن پیگیر این جنبش بشن.

«علمای بر ضد محمدعلی و متحدین بیگانه او برخاستند زیرا آنان را دشمن اسلام و کشنده ایرانیان مسلمان به شمار می‌آوردند. پایمال شدن اصول دموکراسی چندان مورد توجه علما نبود و آنچه برای آنان اهمیت داشت این بود که یک دولت مستبد و غیراسلامی از میان برود و سربازان کافر از ایران رانده گردند. با این انگیزه، علما بر مبارزات دامنه‌دار خود بر ضد حکومت استبدادی محمدعلیشاه و پشتیبانی از مشروطه‌گران افزودند» (ص ۱۰۹).

علمای ساکن عراق حتی به سلطان عثمانی هم متوسل شدن که کمک کنه محمدعلیشاه سرنگون بشه! نکته مهمی که حائری روش دست می‌ذاره اینه که فکر نکنید علما بخاطر ضد دموکراسی بودن استبداد، علیه محمدعلیشاه موضع گرفته بودن، بلکه مسئله‌شون این بود که این حکومت استبدادی ضد اسلام و ضد منافع ملی و اقتصادی مسلمان‌هاست. بخاطر همین هم حاضر می‌شن سراغ دولت بیگانه برن و بگن بیا در امور ایران دخالت کن. در هر صورت، علماء ایرانی مقیم عراق، یا مشخصاً مقیم نجف، در طول استبداد صغیر محمدعلیشاه از مهره‌های اصلی مشروطه‌خواهی بودن و مبارزه‌شون جدی و جدی‌تر می‌شد. برجسته‌ترین این علما آخوند خراسانی، میرزا حسین خلیلی طهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی بودن که بهشون می‌گفتن علمای ثلاث. راه مبارزه‌شون هم نامه و فتوا و رساله و تلگراف و این چیزا بود؛ اپوزوسیون خارج از کشور داشتیم وقتی اپوزوسیون خارج از کشور مد نبود! حائری خیلی جزئی‌تر به بعضی اظهارات و واکنش‌های این مراجع مشروطه‌خواه می‌پردازه ولی به دلیل محدودیت‌هایی که داریم ازش رد می‌شیم. دیگه از این جای کتاب به بعد، یعنی از اواخر فصل دوم، موضوع کتاب می‌چرخه به سمت آیت الله نائینی.

میرزا محمدحسین غروی نائینی، مشهور به میرزای نائینی. سال ۱۲۳۹ شمسی در اصفهان به دنیا اومد و در جوانی‌ش رفت عراق و در سامرا شاگرد میرزای شیرازی شد. این میرزای شیرازی هم همون صاحب فتوای تحریم تنباکو تو زمان ناصرالدینشاهه دیگه؛ به قدر کافی سرشناس هست. حائری می‌گه از اونجایی که در بحبوحه غائله تنباکو نائینی پیش میرزای شیرازی بوده، احتمالاً در جریان تمام بگیر و ببندهای اون زمان و درگیری استادش بوده و این خودش نکته مهمی در شخصیت نائینی به حساب می‌آد. نائینی چند وقت بعد از فوت استادش میرزای شیرازی، می‌آد نجف و می‌ره درس آخوند خراسانی؛ عن قریب هم به حلقه نزدیکان آخوند خراسانی راه پیدا می‌کنه و ظاهراً خیلی هم به ایشون نزدیک بوده. حائری می‌گه نائینی چنان نفوذ داشت و با علمای مشروطه‌خواه نجف نشست و برخاست داشت که حتی متن تلگراف‌ها و بیانیه‌هاشون رو اون می‌نوشت! یعنی مورد اعتماد کامل علمای طراز اول بود. منظور از علمای طراز اول هم همون سه نفری هستند که اسمشون رو گفتیم؛ آخوند خراسانی، عبدالله مازندرانی و حسین طهرانی. این فصل سوم که زندگینامه و کارنامه نائینی هست بسیار مفصل و خوندنیه. واقعا نمی‌شه تمام موضوعاتش رو پوشش داد. نویسنده معتقد به این زندگی نائینی می‌شه سه مرحله اصلی رو در نظر گرفت. مرحله اول، فعالیت علیه استبداد و همکاری با مشروطه‌خواه‌های ایران، که در نهایت هم با ناامیدی ازش کنار رفت. مرحله دوم، همکاری با رهبران ملی عراق بود برای اینکه اجازه نده انگلیس عراق رو تحت سلطه خودش بگیره. حائری می‌گه برآیند این دو مرحله باعث شد نائینی به این نتیجه برسه که شاید لازم نیست هی به پروپای این صاحبان قدرت بیچیم! شاید راه پیروزی اینه که با پنبه سر ببریم. بخاطر همین روابطش با رضاشاه خوب بود و حتی پیوند دوستی برقرار کرد؛ هدیه می‌فرستاد و اعیاد رو تبریک می‌گفت و اینها. این رفتارها از کسی که اونطور فدایی مشروطه بود واقعا عجیبه. قضاوتی هم نمی‌شه کرد. ما نمی‌دونیم چه اتفاقی افتاده؛ ولی این چرخش شخصیتی و فکری نائینی جالبه. حائری نوشته آقای نائینی بعدها حتی دوست نداشت رفقای قدیمش رو که در ماجرای مشروطه باهاشون همکاری داشت ببینه؛ گفته اگر برم پیششون باز می‌خوان راجع به سیاست و مشروطه و این چیزا حرف بزبن، حوصله ندارم! حالا کی داره این حرف رو می‌زنه؟ کسی که در زمان استبداد صغیر محمدعلیشاه، یعنی بعد از ترکیدن مجلس شورای ملی، کتابی نوشت که به قول بعضی مورخین معادلات رو تغییر داد. یک رساله مختصری به نام تنبیه الامه و تنزیه المله که به قول حائری مهم‌ترین و منظم‌ترین کتاب پیرامون مشروطه است. توضیح این کتاب رو می‌ذارم برای اپیسود بعد اما الان یه اشاره کوچیک بهش می‌کنم. هدف اصلی آقای نائینی تو این رساله اینه که حکومت استبدادی یا سلطنت مطلقه رو از نگاه شرعی و فقهی نفی کنه و بگه در دوران غیبت امام زمان حکومت مطلوب همین سلطنت مشروطه است. خب می‌دونیم که بعد از حمله به مجلس تازه شروع ماجرا بود. روس‌ها اومدن ایران و محمدعلیشاه هم رسماً باهاشون همکاری می‌کرد. مثل ریگ هم آدم کشتن؛ شیخ فضل‌الله نوری و سید عبدالله بهبهانی و خیلی‌های دیگه. مشروطه‌خواه‌ها رو قلع و قمع کردن. تو این گیر و دار، یه عده از علمای نجف خون‌شون به جوش اومد و گفتن ما بلند می‌شیم میایم ایران تکلیفو روشن می‌کنیم. ظاهراً ماجرا خیلی جدی بوده و یه لشکری تشکیل می‌شه. منتهی شب قبل از عزیمت،

مهم‌ترین رهبر جریان، یعنی آخوند خراسانی خیلی اتفاقی تو خونه‌ش فوت می‌کنه و شایعه می‌شه که ترور شده. این ماجراها رو چرا گفتیم؟ بخاطر اینکه بگم چی باعث شد نائینی یهو از مشروطه‌خواهی دست بکشه. من فکر می‌کنم نائینی وقتی دید زحمات خودش و هم‌جناحی‌هاش چطور به باد رفت و وقتی دید تو میدان سیاست چه نیروهای پر قدرتی هستن، چنان ناامید شد که کلاً کناره‌گیری کرد و رفت نشست پای درس و بحث علمی خودش. ولی خب بخت باهانش یار نبود، چون طولی نکشید که جنگ جهانی اول شروع شد و نیروهای نظامی بریتانیا عراق رو اشغال کردن. طبیعتاً علمای شیعه هم نمی‌تونستن بی‌تفاوت باشن و اعلام جهاد کردن و یه جنبشی در عراق شکل گرفت که هدفش استقلال عراق بود و به انقلاب ۱۹۲۰ عراق معروف شد. البته در واقع ماجرا این بود که انگلیس می‌خواست عراق رو حکومت تحت‌الحمایه خودش قرار بده و علما هم زیر بار نمی‌رفتن. در نهایت هم انگلیس حاضر شد بطور صوری ملک فیصل رو سر کار بذاره و اون هم بیاد کابینه تشکیل بده و انتخابات برگزار کنه. همین کارها رو هم کرد، ولی از اون طرف علما اومدن انتخابات رو تحریم کردن و نداشتن کار پیش بره. سفت واپساده بودن که انگلیس باید کلاً از این مملکت بره بیرون. البته وقتی می‌گیم علما این کارو کردن اون کارو کردن، پشتوانه مردمی هم داشتن. خلاصه اینکه آقایون علما اینقدر پا روی دم انگلیس و ملک فیصل گذاشتن که اونها هم شاکی شدن و دو نفر از علما رو تبعید کردن به ایران. شیخ محمد خالصی و سید محمد صدر. وقتی حکم تبعید اومد، بقیه علما از جمله آقای نائینی هم در اعتراض به این تبعید پا شدن رفتن ایران. در ایران هم احمدشاه و مصدق خیلی استقبال می‌کنن از شون. آقای حائری می‌گه تعدادشون هم زیاد بوده. یکی دو ماه تو ایران می‌مونن و نهایتاً با مکاتبه‌هایی بنا می‌شه که برگردن عراق. شرط اصلی ملک فیصل هم این بوده که علما دیگه حق ندارن در سیاست کشور دخالت کنن. سه چهار نفر از علمای اصلی مثل نائینی و ابوالحسن اصفهانی و دیگران تعهد می‌دن که دیگه در سیاست دخالت نکنن و با ملک فیصل همکاری کنن. این پایان دومین مرحله از زندگی نائینه. اونطوری که حائری می‌گه، مرحوم نائینی از این به بعد پا روی دم سیاستمدارها و صاحبان قدرت نمی‌ذاره؛ حتی باهاشون همکاری هم می‌کنه. یه بحثی هم داره که سردار سپه برای قدرت گرفتن چقدر سعی کرده با علمای عراق ارتباط بگیره و نائینی هم ازش پشتیبانی می‌کرده. وقتی هم که سردار سپه سلسله قاجار رو تموم کرد و به تاج و تخت رسید، آقای نائینی تلگراف شادباش فرستاد براش. ده یازده سال بعد، آقای نائینی در سن ۷۶ سالگی در عراق از دنیا رفت.

به رساله تنبیه الامه و تنزیه المله اشاره کردیم. تو فصل چهارم کتاب با عنوان «ریشه‌های فکری نوشته‌های سیاسی نائینی» نویسنده در واقع زمینه و زمانه نگارش کتاب تنبیه الامه رو بررسی می‌کنه. نائینی هم مثل خیلی از نویسندگان اون دوره سعی کرده یک نظام مشروطه عجین با عناصر اسلامی، و یه قانون متناسب با مذهب شیعه رو تدوین کنه. چیزی که این کتاب رو متمایز و مستثنی می‌کنه فارغ از اینکه نویسنده‌ش یک مجتهد طراز اول شیعه است، اینه که دقیق و منظم و جامعه و مطالبش پیوند منطقی محکمی داره. آقای حائری در اواخر این فصل بحث مهمی رو درباره ریشه‌های اندیشه نائینی مطرح می‌کنه. ایشان می‌گه میرزای

نائینی مبانی سیاسی‌ش رو از کتاب *طبایع الاستبداد* و *مصارع الاستعباد* نوشته‌ عبدالرحمن کواکبی گرفته. این کتاب سال ۱۹۰۲ در مصر منتشر شده، یعنی شیش هفت سال قبل از اینکه نائینی کتابش رو بنویسه. عبدالرحمن کواکبی یکی از متفکرین مسلمان، هم‌رده سید جمال اسدآبادی و محمد عبده. آقای حائری معتقد نائینی بحثش در مورد استبداد رو مدیون مباحث کواکبی در کتاب *طبایع الاستبداد*. البته ایشون می‌گه کواکبی هم خودش مدیون آلفیری (Alfieri) هست و آلفیری هم متأثر از مونتسکیو بوده. یه نقلی هست که آقای نائینی بعدها از نوشتن این کتاب خیلی پشیمون شد و تلاش زیادی کرد که تمام نسخه‌های کتابش رو جمع کنه و از بین ببره. حائری این مطلب رو از پسر نائینی نقل کرده و در مورد دلیلش هم نوشته: «چون گام‌های زیان‌آور و ناپسندی از سوی دستگاه حاکمه ایران پس از انقلاب مشروطیت برداشته شد، بسیاری از مردم با نائینی که از چنان انقلابی فعالانه هواخواهی می‌کرد سخت به ستیزه برخاستند و در نتیجه آبرو و موقعیت اجتماعی نائینی سخت لطمه پذیرفت» (ص ۲۱۹). البته بعضیها هم با این داستان مشکل دارن و می‌گن شایعه‌ای بیش نیست. من در این اپیسود توضیح زیادی در مورد این کتاب ندادم و شرح و بسطش رو موکول می‌کنم به اپیسود بعدی. فعلا باشه طلب‌تون تا دفعه بعد.

نقل شده از زمانی که آقای حائری تو بیمارستان بستری شد قلم به دست گرفت و شروع کرد به نوشتن زندگینامه خودش. اون دست‌نویس‌ها تحت عنوان «آنچه گذشت؛ نیم قرن تکاپو» منتشر شد. شخصیت اول این کتاب پسری به نام امیده که در واقع همین آقای حائری ماست. حائری کتاب‌ها و مقالات مختلفی داره. دوتا از معروف‌ترین کتاب‌هاش یکی همین تشیع و مشروطیت و دیگری، «خستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب» که در سال ۶۷ منتشر شد و کتاب بسیار جالبیه. این کتاب در واقع بخش اول از طرح پژوهشی عظیمی بود که آقای حائری پی ریخته بود و متأسفانه بیماری مانع شد که جلدهای بعدیش هم منتشر بشه. ایشون قرار بود موضوع این کتاب رو در سایر کشورهای اسلامی هم بررسی کنه و ظاهراً خیلی از مطالب رو هم جمع کرده بود. امیدواریم یه روز بتونیم تو پادکست ایران از شنبه صبح بریم سراغ این کتاب. کتابشناسی آقای حائری نشون می‌ده که ایشون ۹ جلد کتاب و ۸ عنوان مقاله به زبون فارسی داره، و غیر از کتاب تشیع و مشروطیت به زبان انگلیسی، ۳۶ عنوان مقاله به زبان انگلیسی داره و ۱۲ سخنرانی بین‌المللی هم در کارنامه‌ش داره. بریم سراغ فصول پایانی کتاب.

آقای حائری در دو فصل پایانی کتاب سعی داره نشون بده که نائینی چطور یک نظام مشروطه رو در چارچوب شیعی‌گری تعریف می‌کنه. تو فصل پنجم به صورت کلی‌تر راجع به درکش از نظام استبدادی و مشروطه بحث می‌شه، و تو فصل شیشم به‌طور جزئی‌تر درک نائینی از آزادی و برابری و قانون و این قبیل مفاهیم بررسی می‌شه. حائری می‌گه میرزای نائینی با مردمی مواجه بوده که علیه حکومت و علیه استبداد

مبارزه می‌کردن درحالی‌که هیچ درکی از مفهوم استبداد و مشروطه نداشتن؛ بخاطر همین اون کتاب رو می‌نویسه تا مردم رو از فواید نظام مشروطه آگاه کنه. نائینی با ارجاع به قرآن و احادیث از همچنین ادعایی پشتیبانی می‌کنه «زندگی زیر یوغ استبداد با برده بودن یکسان است» (ص ۲۴۰) و بنابراین سیطره استبداد رو نباید پذیرفت. ایشان در ادامه توضیح می‌ده که استبداد هم برای خودش نیرو و توانی داره؛ از جمله نیروهای استبداد، جهل مردم نسبت به حقوق‌شون و وظایفیه که دولت در قبال مردمش به عهده داره. نکته مهمی که حائری در گوشه‌هایی از کتاب بهش اشاره می‌کنه اینه که اندیشه مشروطه‌گری در غرب بر بنیان استقلال از مذهب و حتی مبارزه با مذهب قرار داشت، درحالی‌که نائینی می‌خواست همون مشروطه رو بر پایه مذهب استوار کنه. این دقیقاً تناقضیه که نائینی در پروژه فکری‌ش سعی داشت حل‌ش کنه. نویسنده کتاب اینطور نتیجه می‌گیره که میرزای نائینی اصلاً درک درست و دقیقی از مشروطه و مفاهیمش نداشته و اون چیزی رو هم که متناسب با تشیع پایه‌ریزی کرد اصلاً ربطی به مشروطیت در معنای اصیل و غربی اون نداشت. «وی نظام مشروطه را قانونی و مشروع می‌شمارد ولی نه به علت آنکه چنان نظامی فی حد نفسه یک شکل ایده‌آل حکومتی است بلکه به سبب آنکه به دیده او مشروطه دارای شباهت‌های فراوانی با اسلام است» (ص ۲۶۲). بنابراین نائینی نه می‌تونست با تجددخواه‌ها هم‌قطار بشه، چون شخصیت مذهبی بود و حاضر نبود از یکسری ارزش‌ها دست بکشه؛ نه می‌تونست با هم‌لباس‌هاش که ضد مشروطه بودن همراه بشه. به همین دلیل، هم‌لباس‌های خودش رو به دو دسته تقسیم کرد: کسانی که «دشمن حکومت‌های ستم‌کارانه هستند و معنی واقعی اسلام و مشروطیت را می‌فهمند» - و آنها که «شعبه استبداد دینی» هستند. حائری تو فصل پنجم یه بحث لغوی مفصلی هم راجع به لفظ «مشروطه» داره و مثلاً می‌گه این لفظ از واژه فرانسوی *la charte* گرفته شده که همون «شرط» خودمونه.

فصل آخر کتاب هم به مرور مفاهیم سیاسی مدرن در منظومه فکری نائینی اختصاص داره. اساساً درک نائینی از قانون اساسی، وطن و اینجور مفاهیم، درک اسلامی و مذهبی بود و کمتر به تعریف غربی و اصیل اونها توجه داشت. خیلی بومی‌گرا بوده ایشان! بخش عمده‌ای از این فصل در قالب پاسخ‌ها و ردیه‌هایی که بین شیخ فضل‌الله نوری و میرزای نائینی رد و بدل شده پیش می‌ره. ضمناً آقای حائری در این بین سعی داره انتقاداتی رو که به درک نائینی از مفاهیم داره هم مطرح کنه. مثلاً در مورد پارلمان، شیخ فضل‌الله نوری مدعی بوده که امور جامعه باید توسط مجتهدین حل و فصل بشه و دخالت افراد غیرمجتهد در این امور ممنوعه. حالا نائینی چطور این اصل کلی فقهی رو که می‌گه مقررات شریعت اسلامی باید فقط زیر نظر مجتهدین اداره بشه حل کرده؟ راه حل ایشان این بوده که «اذن» مجتهدین هم کافیه. «چون علما و مجتهدان در عمل نمی‌توانند خود قدرت را در دست بگیرند چاره‌ای جز گزینش یک رژیم پارلمانی نخواهد ماند» (ص ۲۸۸)؛ البته بخاطر اصل دوم متمم قانون اساسی یه عده از مجتهدین باید بعنوان ناظر تو پارلمان باشن. بقیه اشکالات شیخ فضل‌الله و جوابهای میرزای نائینی رو می‌تونید تو کتاب پی‌بگیرید؛ اختیار قانونگذاری پارلمان، آزادی، تفکیک قوا و موارد دیگه. اگه به این موضوعات علاقه دارین پیشنهاد می‌کنم این فصل رو بخونید. نکته‌ای که آقای

حائری خیلی روش تأکید می‌کنه اینه که مرحوم نائینی با نادیده گرفتن تفاوت‌های فراوونی که اسلام و دمکراسی دارن، گمان می‌کرد این دوتا به هم شبیه هستن. «چون نائینی مفهوم واقعی و هدف اصلی جدایی قوا در یک رژیم دمکراسی به شیوه بورژوازی غربی را از دیده دور داشت، دفاع وی از آزادی متناسب با مشروطه، خود به خود از هرگونه مزیت و ارزش مورد نظر دمکراسی تهی است» (ص ۳۰۳).

کتاب تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق کتاب منحصر به فردی در زمینه تاریخ مشروطیت در ایران از حیث نقش و کارکرد نهاد روحانیت و اطلاعات قابل توجهی رو در اختیار خواننده قرار می‌ده. سال‌های اخیر کتابهای زیادی در این موضوع چاپ شده و خیلی‌ها راجع به نقش روحانیت در جنبش مشروطیت ایران حرف زدن ولی آقای حائری پنجاه سال پیش روی این موضوع دست گذاشته و این یعنی کتاب ایشان در این زمینه کلاسیک محسوب می‌شه. به جرئت می‌شه گفت خط به خط این کتاب می‌تونه سوژه‌ها و پرسش‌های متعددی رو برای پژوهش‌های بعدی ایجاد کنه. من به جایی دیدم عنوان اولیه رساله دکتری ایشان، یعنی نسخه ابتدایی این کتابی که دست ماست همچین چیزی بوده: تشیع و مشروطیت در ایران و جایگاه اندیشه میرزای نائینی. یا به چیزی تو همین مایه‌ها. مهم‌ترین نقدی که می‌شه به این کتاب وارد کرد هم همینیه. آقای حائری مدعیه که می‌خواد تزی سیاسی میرزای نائینی رو بررسی کنه، اما بیشتر از نصف کتاب مربوط به موضوعات دیگه ست. از ریشه‌های فکری مشروطیت در ایران و تیپ‌شناسی اندیشمندان فعال در نهضت مشروطه گرفته تا معنی لغوی لفظ مشروطه و ریشه اون. اما آشفتگی و پراکندگی مطالب کتاب، چیزی از ارزش بسیار زیادش و ادعاهای قابل توجه نویسنده در مورد تاریخ مشروطه و جایگاه علما و روحانیت کم نمی‌کنه.

این کتاب رو بخونید و نظرتونو به ما بگید؛ اگر نخوندین هم نظرتونو بگید البته. نظرات شما در مورد پادکست مون خیلی به ما کمک می‌کنه. از تهیه‌کننده‌های این پادکست، آقای مهدی فراتی و مهدی عسکری و همچنین گروه محترم حامیان مالی ممنونم که مطالعات تاریخ معاصر ایران رو زنده نگه داشتن. از علی نوریان عزیز هم بابت طراحی کاور این پادکست ممنونم. اگر شما هم دوست داشتید به هر نحوی با ما همکاری کنید باهامون مکاتبه کنید. تا اپیسود بعد خدانگهدار.